روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۶۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۲-۸۸۳۴۱۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۱۱ ■ شماره ۱۸۷ دوره جدید ■ شنبه ۲۲ آبان ۱۳۸۹ ■ ۶ ذیحجه ۱۴۳۱ ■ ۱۳ نوامبر ۲۰۱۰

هیاهوی شادمهر راستین در خانه هنرمندان

نمایش «هیاهوی همهمه همگانی» به کارگردانی شادمهر راستین از ۲۴ آبان‌ماه در سالن انتظامی به اجرا درخواهد آمد. نمایش «هیاهوی همهمه همگانی» روایتی است از داستان‌های افراد مختلف که در خلال گفت‌وگوهایشان در یک کافه مسائل و موقعیت‌های اجتماعی را به چالش می‌کشند. شادمهر راستین طراح و کارگردان، در مورد این نمایش چنین گفت: «ماجراها و اتفاقات پیش‌آمده برای نمایش را همه می‌دانند. بعد از جریان اجرا در تالار مولوی که به خاطر عدم تعهد مدیریت جدید نسبت به قراردادهای گذشته منتفی شد و زمانی حدود یک سال وقفه میان کار ایجاد کرد، در فصل تازه تصمیم گرفتیم تئاتر را در تالار انتظامی به اجرا درآوریم.»

تهران : اذان ظهر ۴۹: ۱۱ اذان مغرب ۱۸: ۱۷ اذان صبح فردا ۱۲: ۵ طلوع آفتاب ۳۹: ۶

آخر

اقدام علیه خانواده- ۲۱

اتوبیوگرافی

احمد غلامی

پدرزنم که آمده بود به ما سری بزند، موقع رفتن گفت: «این دور و برها کفاشی نیست؟» گفتم: «چرا، آتقی.» گفت: «بریم این کفشای منو واکس بزنه.» تا رسیدن به آنجا از سجایای اخلاقی آتقی برایش حرف زدم. خیلی خوشحال بودم در موقعیتی قرار دارم که پدرزنم ناچار است حرف‌های مرا با جدیت گوش بدهد. گفتم: «آتقی آدمارو از روی کفشاشون می‌شناسه، تا ته‌ته وجودشون رو می‌خونه.» پدرزنم گفت: «مزخرف نگو.» گفتم: «نه والله بارها درباره خودم گفته.» گفت: «هر کی تو رو ببینه می‌فهمه با چه اسکلی طرفه.» خودم را زدم به نشنیدن و گفتم: «بیچاره توی خرمشهر، خانواده‌ش رو از دست داده.» این بار سکوت کرد. چند لحظه بعد گفت: «پس جنگ‌زده‌س.» گفتم: «آره کسی رو اینجا نداره، شب رو هم توی همون زیرپله می‌خوابه.»

قبل از آنکه به مغازه آتقی برویم، ناچار شدم سری به مغازه حاج اصغر رکن‌آبادی بزنم. او تا پدرزنم را دید انگار سالیان سال است که همدیگر را می‌شناسند، چنان خوش و بش کردند که دو به شک ماندم نکند آنها همدیگر را می‌شناسند. پدرزنم گفت: «احمد خیلی ازتون تعریف کرده. بابا حرف نداری.» قبلاً گفته بودم که حاج اصغر رکن‌آبادی سه تا زن دارد و یکی از پسرهایش را که منافق بوده خودش لو داده و اعدامش کرده‌اند و آن یکی که چپی بوده گاوصندوق‌اش را خالی کرده و فرار کرده خارج. پدرزنم گفت: «آقا دست راستتون روی سر ما.» حاج اصغر رکن‌آبادی خندید و نگاهی به من انداخت و گفت: «پس همه چی رو واسه‌تون گفته.» پدرزنم گفت: «گیری نداره، شیرین‌عقله ولی این یه کارش که بد نبود ما و شما رو به هم معرفی کرده.»

برای هم غمزه غمیش می‌آمدند و هی توی حرف‌هایشان مرا تخریب می‌کردند. علی‌اصغر رکن‌آبادی گفت: «نمی‌دونم خانواده‌ای با کمالات شما چرا این آدمو انتخاب کرده، آدم قحط بود؟» پدرزنم گفت: «توی هر خونواده یه شیرین‌عقل هست. لنگه اینو ما توی خونه داریم، دخترم.» حاج اصغر رکن‌آبادی که به خاطر شغلش این چیزها را فوری می‌گرفت، گفت: «احسنت، احسنت. دیوانه چو دیوانه ببیند، خوشش آید. قالبش کردی خلاص.» فکر کردم الان پدرزنم از کوره درمی‌رود و یقه‌اش را می‌گیرد. او اجازه نمی‌داد من از گل نازک‌تر به افسانه بگویم. هر لحظه منتظر بودم دست به یقه شود. اما خندید و گفت: «چاره چیه.»

حاج اصغر رکن‌آبادی گفت: «کار خوبی کردی. اینو از بچگی می‌شناسم. خوب انتخابی کردی.» پدرزنم گفت: «خرجشونو چه جوری میدی؟» اشاره‌اش به زن‌های حاج اصغر رکن‌آبادی بود. گفت: «من نمیدم، حاجی مردم میدن. الکاسب حبیب‌الله.» پدرزنم گفت: «پس تو رو جدت روی جنسای ما نکش.» حاج اصغر رکن‌آبادی که رکب خورده بود، تازه فهمید پدرزنم به طرف حالی کرده نمی‌تواند دولا پهنا به او بیندازد. لبخند از روی لب‌هایش محو شد و گفت: «اختیار دارین.» طوری گفت که احساس کردم الان پشت سرش چند تا فحش هم می‌دهد. اما چرتکه انداخت و با تخفیف ویژه ما را راهی کرد. رفتیم مغازه آتقی تا پدرزنم کفش‌هایش را واکس بزند. دل توی دلم نبود. می‌دانستم تا وارد شویم آتقی به کفش‌های او نگاه می‌کند و بعد می‌توانم از او درباره شخصیت آقای طهماسبی بپرسم. همین طور هم شد. تا وارد شدیم زل زد به کفش‌های پدرزنم و از جایش تکان نخورد. با صدای بلندی گفت: «بَه صفا آوردین.» پدرزنم اول فکر کرد با اوست ولی تا دید مخاطب حرف‌هایش من هستم سگرمه‌هایش رفت توی هم و گفت: «این کفشا رو واکس بزنین.» و اشاره کرد به کفش‌هایش. آتقی گفت: «وقت ندارم. چند تا کفش جلوتر هست.» پدرزنم گفت: «چقدر باید صبر کنیم؟» آتقی گفت: «به امروز وصال نمیده.» پدرزنم که بهش برخورده بود، گفت: «بگو نمی‌زنم، چرا سر می‌دوونی؟» گفت: «اگه می‌خوای این طور فکر کن.» پدرزنم که ناراحت شده بود، گفت: «تو شغلت اینه باید بزنی.» آتقی گفت: «این که روشنه ولی واکس نمی‌زنم.» کاش لال می‌شدم و به پدرزنم نمی‌گفتم او آدم‌ها را از روی کفش‌شان می‌شناسد. همین حرفم باعث شده بود او اینقدر عصبانی و برافروخته شود، چون احساس می‌کرد آتقی به عمد کفش‌های او را واکس نمی‌زند. گفت: «چرا واکس نمی‌زنی؟ ما صبر می‌کنیم.» آتقی گفت: «صبر هم کنی نمی‌زنم.» پدرزنم گفت: «واسه چی؟» گفت: «خط سیاسی ما به هم نمی‌خوره.» پدرزنم گفت: «نخوره، مگه واکس زدنم سیاسیه.» آتقی گفت: «همه چی سیاسیه. اتفاقاً واکس زدن از همه چی سیاسی‌تره. خیلیا کفش خیلیا رو واکس می‌زنن تا بالاتر برن. خیلی‌ها کفشای خیلیا رو واکس می‌زنن که سر وقت پاشونو قیچی کنن.» پدرزنم گفت: «ولی تو کاسبی!» آتقی گفت: «کاسب حاج‌اصغر رکن‌آبادیه.» پدرزنم گفت: «بیا بریم... دیوونه‌س.» آتقی حرف پدرزنم را زیرسبیلی در کرد ولی گفت: «کفشای شما رو واکس می‌زنم.» این اولین بار بود کسی اینقدر سرم عزت می‌گذاشت. از غرور و خوشحالی قند توی دلم آب شده بود. پدرزنم نگاهی تند به من کرد و وقتی کفش‌های ورزشی را پای من دید، گفت: «از کی تا حالا کفش ورزشی رو واکس می‌زنن؟» آتقی گفت: مهم مرامه.» پدرزنم برگشت و با عصبانیت گفت: «یعنی ما مرام نداریم.» آتقی گفت: «غلط بکنم این حرف رو بزنم.» پدرزنم آرام شد. از مغازه بیرون زد. چند قدمی که رفتیم گفت: «با این مرتیکه تبانی کرده بودی حال منو بگیری؟ خدمتت می‌رسم.» گفتم: «والله نه. به خدا نه.» اما می‌دانستم او باور نمی‌کند و به فکر انتقام است. روزهای بدی را برای خودم تصور می‌کردم. اما ته دلم حال می‌کردم. انتقامش هرچه می‌خواهد باشد، باشد. با خودم گفتم: «دمت گرم آتقی.» پدرزنم انگار فکر مرا خوانده باشد، گفت: «با غریبه‌ها علیه خانواده‌ت توطئه می‌کنی؟» گفتم: «نه والله.» گفت: «زهرمار. خفه‌شو. آدم‌فروش.» آرام شد و چند دقیقه بعد باز زیر لب گفت: «علیه خانواده اقدام می‌کنی؟» طوری می‌گفت علیه خانواده که احساس می‌کردم علیه امنیت ملی اقدام کرده‌ام. البته مجازات این کار بیشتر از اقدام علیه امنیت ملی است. پدرزنم توی فکر فرو رفت. می‌دانستم دارد به نقشه‌هایی که باید علیه من بکشد فکر می‌کند و احتمالاً برای فشار به من از افسانه و صوفی استفاده خواهد کرد. ادامه دارد.

گزارش آخر: **ده رمانی که پل‌استر توصیه می‌کند**

زندگی‌تان را با رمان بسازید

مانی فراهانی: کتاب خواندن یک انتخاب است، نسخه نیست که برای کسی بپیچی و بگویی این را بخوان و آن یکی را نه. اما بعضی از کتاب‌ها هستند که اصلاً خود کتاب هستند، یعنی هر طرفی از ادبیات که بروی بالاخره گذرت به سمت و سوی این کتاب‌ها می‌افتد و یک جایی می‌بینی که نخواندن‌شان تو را لنگ می‌گذارد. کتاب‌های زیادی را خوانده‌ام که با آنها ماجراهای شخصی پیدا کرده‌ام یعنی فکر کرده‌ام که اگر این کتاب را نخوانده بودم هیچ وقت نویسنده خوبی نمی‌شدم، یکی از این کتاب‌ها و نویسندگانش هم رمان «گرسنه» نوشته «کنوت هامسون» بود. کتابی که حالا باید بگویم: «این کتاب زندگی پل استر نویسنده است.» اما قبل از رسیدن به این کتاب، کتاب‌های بسیاری هستند، کتاب‌هایی که به هر دوست، نویسنده جوان و آدمی که در زندگی‌اش مطالعه کردن نقشی اساسی دارد توصیه می‌کنم . این کتاب‌ها عبارتند از:

دن کیشوت

بی‌هیچ اغراقی نیمی از لذت ادبیات در این کتاب شگفت‌انگیز خلاصه شده است و حداقل برای من بعد از کتاب مقدس هیچ کتاب کلاسیک دیگری اینچنین بار ادبی به همراه نداشته است. سروانتس خدای روزگار خودش در عالم ادبیات بود، هنوز هم به تمام نویسندگان جوان توصیه می‌کنم قبل از نوشتن هر داستان جدیدی اول سراغ دن کیشوت بروند. یادتان نرود که سروانتس در ۵۸ سالگی دن کیشوت را منتشر کرد و شما هر قدر این حاصل عمر را زودتر بخوانید، برنده‌تر هستید.

جنگ و صلح

ادبیات روسیه هر طرفش، هر دوره‌اش غولی دارد که داستان‌هایش با زندگی‌ات بازی می‌کند. هر چند از چخوف بسیار آموخته‌ام، اما اولین پیشنهادم به کسانی که می‌خواهند ادبیات را عمیقاً بشناسند این است که اول از همه سراغ تولستوی بروند. شخصاً هیچ وقت برای خود تولستوی ارزشی قائل نبودم برای اینکه قضاوت کردن درباره شخصت پیچیده‌اش برای من کار آسانی نبود.

موبی دیک

هرمان ملویل به نظرم مرد زمانه خودش نبود، او خیلی زود به دنیا آمد و در رمان «موبی دیک» می‌توان این مساله را بهتر دید و درک کرد. هرمان ملویل اولین نویسنده امریکایی است که باید او را با نام‌های بزرگ ادبیات دنیا در یک لیست قرار داد. داستان جان کندن‌های یک ناخدا برای شکار یک وال سفیدرنگ، همان جنگی است که هنوز هم ادامه دارد؛ زور زدن آدمی برای برنده بودن بر طبیعت و محیط زیست و اینکه نقش جاه‌طلبی آدم‌ها چقدر در از بین بردن طبیعت و جهان هستی پررنگ است.

جنایت و مکافات

داستایوفسکی را نمی‌توان در همین یک رمان خلاصه کرد و از او گذشت. او نویسنده محبوب من در ادبیات روسیه است، از ابله تا شیاطین هر کدامش لذتی بی‌اندازه به من بخشیده‌اند. راسکولنیکف را آنقدر در قهرمان‌های او دوست داشته‌ام که خیلی‌ها می‌گویند گاهی وقت‌ها شبیه‌اش را در داستان‌هایم پیدا می‌کنند. انگیزه‌های پیچیده و شوریدگی راسکولنیکف شگفت‌انگیز است. این رمان در واقع نام داستایوفسکی و آوازه‌اش را به بیرون از مرزهای روسیه رساند.

در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته

نگاه کردن به این رمان قطور دلهره می‌آورد، اما ترسی ندارد، کافی است شروع کنید و بعد خود مارسل پروست چنان شما را پیش می‌برد که حیرت می‌کنید. در جست‌وجوی زمان ازدست‌رفته رمانی است متفاوت که همه چیز در آن به شیوه خود پروست روایت می‌شود. پروست خودش در جایی گفته بود: «رمان من شاید به گستردگی هزار و یک شب باشد، اما یک جور دیگر به شیوه خود من. شاید دلیل این ماجرا شیفتگی است که من نسبت به هزار و یک شب داشتم و دلم می‌خواست اثری شبیه به آن را خلق کنم.»

اولیس

«اولیس» رمانی است که خیلی‌ها پس می‌زنند، می‌ترسند و از گوشه و کنار نگاهی به آن می‌اندازند. اما این نویسنده ایرلندی را باید سرآمد خلق یک شاهکار مدرن دانست. سفر به دوبلین را فقط باید وقتی در برنامه‌تان بگذارید که این کتاب را خوانده‌اید. جیمز جویس مرد بزرگ ادبیات اروپا برای من است. البته باید مقاله «جی‌ام استوارت» درباره این کتاب را هم بخوانید.

داغ ننگ

«داغ ننگ» مشهورترین رمان ناتانیل هاثورن امریکایی است. رمانی که هرگز آنقدر که باید دیده نشد. هستر پرین یکی از محبوب‌ترین قهرمان‌های زندگی من است. ناتانیل هاثورن زنی را خلق می‌کند که ادبیات تا آن روزگار نمونه‌اش را چندان نداشته است. هستر پرین زنی است که شوهرش سال‌ها پیش به سفر رفته و هرگز برنگشته است. در عین حال آرتور دیمز دیل کشیش را هم در این رمان از دست ندهید.

قصر

فرانتس کافکا خود خودش است و قصر معتبرترین رمان اوست. «کا» و ورودش به یک دهکده غریب و مبهم فضایی عجیب را پیش‌روی خواننده می‌گذارد. قصر جای عجیبی است. این جامعه سیاست‌زده هر روز پیچیده‌تر و پیچیده‌تر می‌شود. قصر را نباید یک بار خواند، هر بار که سراغش بروید جزییات تازه‌ای را در آن کشف می‌کنید.

مالون می‌میرد

مالون روی تخت دراز کشیده و منتظر مرگ است و بکت استاد خلق روایت این لحظه است. مالون در تمام طول مدتی که در انتظار مرگ دراز کشیده دفترچه‌ای دم‌دستش دارد که یادداشت‌هایی در آن می‌نویسد. او روی تخت دراز کشیده، غذایش را برمی‌دارد و می‌خورد و می‌گوید قطب‌های زندگی همین‌هاست؛ بشقاب غذا و لگن دستشویی. به همه دوستانم توصیه می‌کنم «در انتظار گودو» و «مالون می‌میرد» را از این مرد بزرگ از دست ندهد.

تریستام شندی

لارنس استرن را می‌پرستم. او نویسنده غریبی بود. آدم‌های عجیب از هر طیفی او را دوست دارند. کارل مارکس شیفته این کتاب بود. تریستام شندی را باید درک کرد البته درک او به این آسانی نیست.

خارج از محدوده: **کتاب و کتابخوانی در ایران**

تنزل ام‌الکتاب‌خوانی

بیژن عبدالکریمی

بحث درباره وضعیت کتاب و کتابخوانی در جامعه ما، برخلاف آنچه در وهله نخست به نظر می‌رسد، امر چندان ساده‌ای نیست. متاسفانه یکی از مشخصات فرهنگی جامعه ما ساده و سطحی کردن بسیاری از مسائل از جمله مسائل فرهنگی است. مساله کتاب و کتابخوانی نیز از این اصل کلی مستثنی نیست. برای برخی در اکثر اوقات مساله کتاب و کتابخوانی تا سر حد یک امر اجرایی و دیوان‌سالارانه (بوروکراتیک) و موضوع برنامه و بودجه و ارائه آمار و ارقام تنزل می‌یابد، مثل بحث‌ها و نزاع‌های آماری بر سر میزان سرانه مطالعه در کشور که سه دقیقه، ۱۷ دقیقه یا ۲۰ دقیقه در روز است یا بحث از اینکه چند درصد به تعداد ناشران فعال یا عناوین کتب چاپ‌شده در کشور افزوده شده که معلوم نیست اولاً این آمارها تا چه اندازه مبنا و واقعیت دارد، ثانیاً در صورت درستی این آمارها، با صرف نظر از همه مغالطات آماری ممکن در این‌گونه نزاع‌های صوری، از آنها نتایجی گرفته می‌شود که هیچ ربطی به واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی ما ندارد.

به هر تقدیر، امر کتاب و کتابخوانی از یک‌سو از شرایط کلی فرهنگی و اجتماعی کشور و از سوی دیگر از شرایط کلی تاریخی و فرهنگی جهان معاصر جدا نیست. به تعبیر ساده‌تر، مجموعه شرایط جهانی و محلی ما دست به دست هم داده و ما را با یک مساله عمیق فرهنگی مواجه کرده که تنزل امر کتابخوانی صرفاً نشانه‌ای ظاهری از مساله عمیقی است که در سطوح و لایه‌های عمیق‌تر سنت، فرهنگ و جامعه ما وجود دارد؛ مسائلی که از دید اکثر قریب به اتفاق مسوولان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور ما مغفول و ناشناخته مانده است. اما یک پرسش اساسی این است که اساساً چرا ما باید مطالعه کنیم؟ اگر فردی در روزگار ما وقت زیادی برای مطالعه صرف نکند چه اتفاقی می‌افتد؟

بی‌تردید میان «مطالعه» و «نیل به آگاهی و خودآگاهی» پیوندی وثیق وجود دارد. یعنی ضرورت مطالعه مبتنی بر ضرورت کسب آگاهی و نیل به خودآگاهی است. اما این بار می‌توان پرسید: اساساً چه نیازی است به آگاهی و خودآگاهی؟ آیا اگر فردی آگاهی و خودآگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند زندگی کند؟ به احتمال زیاد شما پاسخ خواهید داد بدون آگاهی - البته حداقل آگاهی‌هایی برای زندگی لازم است- و بدون خودآگاهی می‌توان زیست، اما یک چنین زندگی‌ای زندگی انسانی نیست و زندگی بدون آگاهی و تفکر از ارزش والای حیات انسانی برخوردار نبوده، تا سر حد یک نوع زندگی نیمه‌حیوانی - نیمه‌انسانی تنزل می‌یابد. این مفروض دقیقاً همان چالشگاه اصلی زندگی و یکی از نقاط کانونی مسائل عمیق فرهنگی ماست. توضیح بیشتر اینکه در روزگارهای پیشین، حتی تا چند دهه گذشته، هم بر اساس تعالیم دینی و هم بر اساس فلسفه‌های کلاسیک «آگاهی» عین «فضیلت» و «جهل و نادانی» عین «رذیلت» بود. در تمام تاریخ بشر تا همین چند دهه گذشته، این مفروض بسیار سترگ وجود داشت که میان سه عنصر «آگاهی، فضیلت و سعادت» نوعی وحدت و اینهمانی و نوعی رابطه ضروری وجود دارد. اما در روزگار ما و در ظهور شرایط و وضعیت پست‌مدرن این مفروض سترگ یعنی وحدت و اینهمانی و رابطه ضروری میان سه عنصر «آگاهی، فضیلت و سعادت» به شدت مورد تردید و پرسش قرار گرفته است.

در یک چنین فضای فرهنگ جهانی و با ظهور انقلاب در عرصه تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات و پا به عرصه گذاشتن شبکه‌های رسانه‌ای بسیار کثیر و شبکه‌های اطلاعات و ارتباطات، که تمامی اوقات افراد خسته از زیر بار فشار زندگی مدرن، صنعتی و تکنولوژیک را پر کرده‌اند، دیگر چه مجال و فرصت و نیز چه انگیزه‌ای برای مطالعه آزاد، فکورانه و متاملانه باقی می‌ماند؟ در جامعه ما عوامل بسیار منفی و بازدارنده‌ای برای ظهور سپهر عمومی یعنی بحث و گفت‌وگوی آزاد در همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی وجود دارد. خود این امر نیاز به کسب آگاهی را به شدت کاهش داده است.

در جامعه‌ای توجه به فرهنگ، کتاب و مطالعه افزایش می‌یابد که فرد بداند دانش و آگاهی‌های حاصل از مطالعاتش می‌تواند به پرسش‌هایش پاسخ دهد و این پرسش‌ها غالباً در سپهر عمومی است که شکل می‌گیرند. بدون توجه به این مسائل بنیادین، طرح مسائلی چون اینکه ما ایرانی‌ها به لحاظ تاریخی از فرهنگ شنیداری برخورداریم، لذا فرهنگ نوشتاری در میان ما رشد نیافته است یا اینکه قیمت کتاب و روزنامه در ایران بالاست و این عاملی برای پایین بودن سرانه مطالعه است، سرپوش گذاشتن بر مسائل اصلی و عدم درک واقعیت‌های بنیادین اجتماعی و فرهنگی کشور است.

پرسش از فرهنگ: **آیا در موقعیت جهانی شدن، فرهنگ‌های بومی از میان می‌روند**

جهانی شدن و فرهنگ‌های بومی

ناصر فکوهی

جهانی شدن به روایتی که در مکتب تاریخ‌شناسی آنال و به ویژه به وسیله فرنان برودل تشریح شده، فرآیندی طولانی‌مدت است که از قرن ۱۵ آغاز شده و نزدیک به چهار قرن به طول می‌کشد؛ فرآیندی که در طول آن سرمایه‌داری به مثابه شکل اساسی روابط اقتصادی و اجتماعی میان انسان‌ها شکل می‌گیرد و تثبیت شده و به سراسر جهان تعمیم می‌یابد. روایت دیگر از جهانی شدن نیز به انقلاب اطلاعاتی و مابه‌ازاهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی آن به صورتی که به وسیله جامعه‌شناسان و انسان‌شناسانی چون کاستلز، نگروپونته، آپادورای، گیدنز و... مطرح شده، مربوط می‌شود که در آن، این فرآیند عمدتاً از اواخر دهه ۱۹۸۰ و با انقلاب فناورانه رایانه‌ای و ایجاد شبکه اینترنت تعریف می‌شود.

در این حال باید بر چند نکته دیگر نیز تاکید کرد که عمدتاً حاصل مطالعات اجتماعی و فرهنگی دو دهه اخیر هستند؛ نخست آنکه جهانی شدن برخلاف تصور اولیه فرآیندی یکپارچه و به خصوص یکسویه نبوده و بیشتر در چندسویگی و در اصل خود «فرآیند» و «جریان» قابل تعریف است تا در یکی از دو سوی این فرآیند نفوذ فرهنگی و فرهنگ‌پذیری. دوم آنکه مقاومت‌ها لزوماً با فرهنگ‌های بومی موجود در کشورهایی که به وسیله جهانی شدن دگرگون شده‌اند، انطباق نداشته است. این صرفاً یک تصور و شاید بهتر باشد بگوییم یک توهم است که واکنش‌های بومی ضدجهانی شدن را که عموماً اشکال مدرن و حتی پسامدرن دارند با خود آن اشکال بومی یکی بگیریم. و اگر اصراری را در این زمینه مشاهده کنیم باید این شک مشروع را داشته باشیم که با یک شکل از دستکاری عقیدتی سروکار داریم. از این‌رو بسیاری از فرهنگ‌شناسان بر این باور هستند که ما با نوعی «بومی‌گرایی مدرن» روبه‌رو هستیم که لزوماً از جنس فرهنگ بومی نخستین نیست. این بومی‌گرایی‌ها بنا بر مورد می‌توانند حاصل درهم‌آمیزی‌های فرهنگی خودانگیخته و غیربرنامه‌ریزی‌شده باشند، اما به هر حال به کار بردن واژگانی چون «بازگشت به اصل»، «فرهنگ اصیل»، «بازگشت به خود» و مفاهیمی از این دست در این زمینه چندان با واقعیت عملی و نظری انطباق ندارد. با وصف این، نمی‌توان از این امر نتیجه گرفت بومی‌سازی یا شکل‌گیری مفاهیم و فرآیندهای فرهنگی بر اساس منابع درونی یک فرهنگ فرآیندی بی‌حاصل و نامفید است. برعکس به نظر می‌رسد تجارب جهانی و تجربه کشور خود ما در طول صد سال اخیر نشان می‌دهد این فرآیند یکی از ضروری‌ترین اقدامات برای شکوفا شدن فرهنگ چه در سطوح عمومی و پایه‌ای و چه در سطح و حوزه فرهنگ نخبگان است. در اینجاست که پرسش مطرح‌شده در این یادداشت معنای اساسی خود را می‌یابد.

در واقع باید بر این نکته تاکید کرد که فرآیندهای جهانی شدن به دو صورت عمل می‌کنند که در تناقض با یکدیگر قرار دارند اما اینکه هر فرهنگی چگونه با آنها برخورد و از خود دفاع یا در آنها مشارکت کند، به صورت مستقیم در تاثیرات متفاوتی که از آنها گرفته یا بر آنها می‌گذارد، تعیین‌کننده است. این دو فرآیند از یک سو، یکسان‌سازی فرهنگی یعنی تقلیل دادن الگوهای فرهنگی متنوع و گسترده در سطح جهان به تعدادی الگوی محدود برای بالا بردن شانس مصرف فرهنگی در توده‌ای‌ترین و انبوه‌ترین شکل آن و در نتیجه بالا بردن مارژ سود در تولید این کالاها؛ و از سوی دیگر و در برابر آن تنوع‌بخشی و تفاوت‌یابی فرهنگی را نیز داریم و این فرآیندی است که امروز بیش از هر زمان دیگری امکان به وجود آوردن جهانی چندصدایی و امکان بیان و اعلام وجود و تاثیرگذاری بر فرهنگ‌های دیگر، حتی فرهنگ‌های قدرتمند، را به فرهنگ‌های ضعیف‌تر و حاشیه‌ای‌شده می‌دهد. این دقیقاً همان روندی است که باید تا حد امکان از آن جلوگیری کرد. به ویژه آنکه گفتمان «مقاومت» به خودی خود جذابیت بیشتری برای مخاطبان در این کشورها دارد و به نظر آنها هر گونه موضع‌گیری زبان‌شناختی در برابر گفتمان‌های غالب در فرآیند جهانی شدن لزوماً ما را به سوی رها شدن از تاثیرات مخرب این فرآیند می‌برد، در حالی که در اغلب مواقع وضع درست بر عکس این است. درک فرآیندهای پیچیده جهانی شدن هم در معنای شناخت دام‌های آن و هم در معنای شناخت امکانات و امتیازات نهفته در آن و سپس به وجود آوردن قابلیت شناخت و مدیریت تفاوت در خود و در رابطه خود با دیگران، راه‌هایی هستند که برای ما در این زمینه وجود دارند.

بازتاب: **وضعیت سخت زن بودن**

همه به یک اندازه بدیم

حمیدرضا ابراهیم‌زاده

زن بودن کار سختی است وقتی در تاریخ مردسالار، جنسیت مفهوم متهم بودن را دارد. زن بودن حتی در جوامع پیشرفته هم وضعیت دشواری است چه رسد به جامعه‌ای که در ذهن مردانش نقش زن در پستوی خانه‌ها تعریف شده؛ در جایی که زن از مفهوم انسانی خود خارج می‌شود و به اعتبار ناموس و متعلقه و ضعیفه دیگری بودن شأن و شخصیت پیدا می‌کند. قل‌قل سماور خانه، بوی غذای شبانه، تمیزی لباس‌های مرد خانه و البته کانون گرم خانواده ارتباط مستقیمی با وظایف ذاتی زن دارد و همه کمالات و درجات دیگر انسانی باید موازی با این وظیفه ذاتی پیگیری شود وگرنه پشیزی نمی‌ارزد. خواسته‌ها و آرزوها و انتخاب‌های زن قبل از اینکه به او بستگی داشته باشد به پدر و برادر و عمو و جد پدری و همه عناصر ذکوری بستگی دارد که رفتارهای او قسمت بزرگی از غیرت و مردانگی‌شان را تشکیل می‌دهد. در خیابان اگر شخصیت انسانی‌اش نابود شود تقصیر اوست، در خانه اگر کتک بخورد لابد کاری کرده، با تهدید و اجبار ازدواج می‌کند چون مصلحتش این است و واضح و مبرهن است که در همه جنگ‌ها و بدبختی‌ها و قتل‌ها و خونریزی‌ها «پای یک زن در میان است». آقای جواد طوسی در یادداشت خود با عنوان «و خدا... زن را آفرید» بعد از بررسی جنبه‌های اجتماعی و اخلاقی اتفاق میدان کاج، زن مورد مناقشه بین دو طرف را هم در ردیف متهمان حادثه نشاند. او بعد از خواندن مرثیه‌ای در رثای جامعه‌ای که هنوز مدرن نشده به تک‌بیتی از همشهری‌اش فردوسی- که البته هزار سال پیش مرحوم شده‌اند- استناد کرد و نتیجه گرفت که «مکن هیچ کاری به فرما زن/ که هرگز نبینی زنی رایزن». موارد اتهامی این زن از نظر جناب طوسی «دزدیدن قاپ ضارب» و ایجاد «زمینه رقابت عاشقانه ضارب و مضروب» است. به علت همین دلایل متقن است که آقای طوسی می‌پذیرد و خوانندگانش را به پذیرش این نظریه دعوت می‌کند که همیشه «پای یک زن در میان است». قطعاً این طور است و باید پذیرفت این نظریه بی‌برو برگرد درست است. در همیشه تاریخ برای هوسرانی مردان، برای توجیه اشتباه‌ها، برای آنها که قرار از کف می‌دهند، برای آنها که احتیاج‌های جنسی و جسمی جای عقلانیت‌شان را می‌گیرد «پای یک زن در میان است» غالباً بدون اینکه خود زنان خواسته باشند. در این میان نگاه مردسالارانه مردانی که رفتارهای ناهنجار را حق خود می‌دانند و آن را آنقدر طبیعی می‌شمارند که زنان باید خود را از آن در امان نگه دارند کلاً و اساساً مهم نیست. منظور از این نوشتار بررسی رفتار و اعمال زن مورد مناقشه طرفین نیست. اما آیا این شرط انصاف است که درستی یا نادرستی رفتار انسان‌ها را به جنسیت‌شان مربوط دانست؟ زن‌ها همان‌قدر بد و خوب‌اند که مردان. فقط تاریخ مردسالار به ما یاد داده مردان نقطه پرگار وجودند، عقلانیت و انسانیت یعنی بر اساس ارزش‌های مردانه زندگی کردن و زیاده‌خواهی‌های مردان جزیی از وجود آنهاست . در نهایت اینکه زن بودن گناه نیست، همه به یک اندازه بدیم.

قضیه شکل اول، قضیه شکل دوم: **سرمایه‌گذاران بی‌مسوولیت**

این بازار بی‌مشتری چرا آنقدر کاسب دارد

مینا اکبری

سینمای ایران این روزها شاهد تناقض سوال‌برانگیزی است. از یک‌سو فیلم‌های اکران‌شده با کاهش چشمگیر مخاطب روبه‌رو است و تقسیم رقم فروش فیلم‌ها بر تعداد سالن‌های نمایش‌دهنده، از نرفتن مردم به سینماها و بی‌انگیزگی آنها در دنبال کردن فیلم‌های ایرانی نشان دارد. از سوی دیگر از درون سینما، اخباری به صورت رسمی و غیررسمی منتشر می‌شود که نشان از افزایش تولید و بالا رفتن دستمزد بازیگران دارد. در حالی که رکود سینما را نمی‌توان انکار کرد، ترافیک صدور پروانه ساخت از یک‌سو و اخبار غیررسمی دستمزدهای نجومی بازیگران، از سوی دیگر هر ناظر بی‌طرفی را به این سوال می‌رساند که در سینمای ایران چه خبر است و این بازار بی‌مشتری چرا آنقدر کاسب به دور خود جمع کرده است؟ برای تحلیل شرایط فعلی، باید کمی از سینما فاصله گرفت. در حالی که بازار سرمایه‌گذاری در زمینه‌هایی چون صنعت، بازرگانی و بورس در انتظار شرایط مبهم پس از هدفمند کردن پرداخت یارانه‌هاست بسیاری از سرمایه‌گذاران این بازارها که دنبال سرگرمی و تجربه حیطه‌های تازه یا حتی درست کردن کارنامه‌ای فرهنگی برای خود هستند، دست به سرمایه‌گذاری در سینما می‌زنند. این گروه از سرمایه‌گذاران برای یک بار و اغلب به صورت کاملاً غیرتخصصی به سرمایه‌گذاری در تولید فیلم روی می‌آورند. اما بعد از آن دیگر فعالیت‌های فرهنگی برای این گروه از سرمایه‌داران چندان جذاب نیست، چه آنها دنبال هیجان بیشتر و در نهایت سرگرمی بیشتری هستند. این سرمایه‌گذاران که از روی کنجکاوی خود یا فرزندان و بستگان‌شان که نیمچه‌استعدادی در بازیگری یا کارگردانی دارند، خواستار ملاقات با بازیگران و سینماگران و به دست آوردن شهرت در میان همکاران و اهل فامیل هستند. و برایشان فرقی ندارد فیلمی که روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند، چه فیلمی است و سازنده‌اش چه کارنامه‌ای دارد و اصلاً در شرایط فعلی سینما و کشور تولید چنین فیلمی جایی از اعراب دارد؟ آنها با پول وارد سینما می‌شوند و از آن طرف با دستاوردهای دیگری خارج می‌شوند. با چنین سرمایه‌گذارانی، افزایش کارگردانان و تهیه‌کنندگان فیلم اول قابل تحلیل است چون این سرمایه‌گذاران به دنبال کسانی در سینما می‌گردند که به جای داشتن سلیقه و درک تنها مطیع آنها بوده و با بازیگران مورد علاقه آنها ارتباط داشته باشند. برای آنها مهم نیست که پرداخت دستمزدهای گزاف به بازیگران چه ضربه هولناکی به سینمای ایران وارد می‌آورد. آنها با منطق دارندگی و برازندگی سینمای کشور را به جایی می‌کشانند که نه چیز برازنده‌ای دارد و نه دارایی قابل ملاحظه‌ای. آنها که اندکی حافظه تاریخی در سینما دارند، مطمئناً فراموش نکرده‌اند که چه تعداد از این گروه سرمایه‌گذاران وار